

گلایه زنان !

مقاله محترم داکتر سید عبدالله کاظم در مورد "قانون منع خشونت علیه زنان" را در دو قسمت مطالعه نمودم. یادداشت‌های ایشان در مورد جر و بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌ها در رابطه با سرنوشت زن افغان در دوره امنی برای خواننده تصویر روشنتری از وقایع آن زمان بدست میدهد. با تشریحات مستند و مشخص رویداد‌های آنوقت، ایشان در حقیقت مشعلی را بدست نسل‌های کنونی سپرده‌اند، تا در پرتو آن بتوانند حالات کنونی را با حادثات 90 سال قبل مقایسه نموده که خود درسی است برای تصمیم‌گیری درست‌تر و بهتر.

آنچه در کشور ما متأسفانه معمول می‌باشد، این است که با وقایع تاریخی کشور برخورد سرسری صورت گرفته، چه بسا که به کتمان و یا تقلب آن پرداخته میشود. از همین سبب است که وقایع تقریباً مشابه در وطن ما چندین بار تکرار می‌گردند و درسه‌های روزگار یا در دل کتاب‌های ضخیم تاریخ و یا هم در زیر خاک مدفون می‌گردند.

مقاله محترم کاظم با شیوه مستدل و با میده کاری‌های ضروری بایستی برای قناعت اشخاص صادق و حقیقت‌جو و برای وطن‌دوستان کافی باشد، تا اشتباه تاریخ را دوباره تکرار ننموده و سرنوشت زنان افغانستان را دوباره به 90 سال دیگر به عقب پرتاب نکنند.



آنچه باعث تأثیر عمیق هر زن می‌گردد این است که متأسفانه اکثر مرد‌های بسیار عزیز و محترم کشور خود را برای تعیین سرنوشت زنان افغان از طفولیت تا کهالت مستحق میدانند. ولی طوری که تاریخ گواه است، ایشان همواره در بازی‌های سرنوشت‌ساز در سطح فامیل، قبیله، قوم، ملت و بین الملل ناکام بوده که باعث بربادی تمام جامعه گردیده است. زنان افغان در کلیه حوادث ناهنجار مجبور گردیده‌اند، تا با نتایج تلخ و مرگبار تصامیم آنها بسوزند و بسازند. و گاهی که می‌خواهند خود لگام سرنوشت‌شان را بدست بگیرند، به سختی کوبیده شده و سال‌های متمادی به عقب رانده میشوند.

زنان افغان از مرد‌های کشور گلایه دارند. در این سروده ام شمه از این گلایه‌ها به سخن آمده‌اند، که با کمال احترام تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد. هدف این نوشته آن است تا هر پسر مادرزخمی وطن یکبار دیگر بیاندیشد که چگونه میتوان واقعیت جاری اجتماعی را در کشور تغییر داده و عملاً وارد عمل گردد، تا جامعه به سوی شگوفایی و عدالت گام بردارد.



قوتم افزون شود از دید صلح

کاش بنابد گهی خورشید صلح

فرصت ایجاد و بقا آورد

صلحی که او مهر و صفا آورد

نظم و قرارش سر و سامانه ام

تا وطنم گشته شود خانه ام

تا شومش شوکت جان و تنش

خادم او دختر با غیرتش

نم بزدایم زدوچشمان او

جان بفشانم پی عمران او

از سر مهر تازه جوانش کنم

خنده گل زیب لبانش کنم

سنگ موانع به ره ام مفاکند

وه اگر مرد وطن ره دهد

دیبانو شمیره: له 1 تر 2



گر به زبان گویم زبان سوزدم
مرد وطن کرده وطن را تباه
اوبکشاند رمه را هر طرف
گاهی چی الوانی کتاب آورد
باری یکی دوست، دگر دشمنش
گاهی یکی روسی رفیقش شود
بین خود هم در زدن و کندن اند
ایزد حق کاش خمیرش کند
تا بشناسد گنه و مرز خویش
تا نگرد سوی زنان چون بشر
واکند آن قفل و طناب زنان

ورنه میان استخوان سوزدم
فرقی نباشد به چه نام و چه راه
نعره زند بی هدف و با هدف
گاهی سیاهی و حجاب آورد
باری عد و گشته، چو جان و تنش
باری ز امریکه نفر آورد
با قلم و صحبت و تلواری چند
آدم نو تازه ضمیرش کند
تبدیلی آرد به ره و طرز خویش
حق بدهد تا که ببندد کمر
از ید و از پا و ز چشم و زبان

تازن افغان بنماید بسنا
همره مردان وطن ملک ما

